

## "همه گناهکارند"

زمانی برای چند روز استراحت و هواخوری به ناحیه دریاچه‌های انگلستان سفر نمودم . در هتل زیبای ساحلی بایک خانم امریکائی آشنا شدم . وی زن مهربانی بود . روزی با اوتفرج کنان به ساحل دریاچه رفتم . ضمن گفت و شنود شیرین و جالبی که داشتیم بمن گفت :  
 - آدمی گاهی دچار اشتباهات کودکانه‌ای می‌شود . چند روز پیش به کتابفروشی مراجعه کردم و سری مختلف کتابها را بررسی نمودم خیلی زود دریافتم که بیشتر کتابهای پلیسی موجود را بسبب علاقه فراوان باینگونه داستانها خوانده‌ام ناگهان سری کتابهای پنگوئن نظرم را بخود جلب کرد . به گمان آنکه کتابی پلیسی است یکرا خریدم و به خانه بردم و شروع به مطالعه کردم ولی ناراحت و عصبانی شدم زیرا بجای کتاب پلیسی مورد علاقه‌ام کتاب داستان شکسپیر را خریده بودم . نزد خانم فروشنده رفتم و گفتم :  
 - گناه از شماست زیرا رنگ جلد مجموعه انتشارات پنگوئن با دیگر کتابها تفاوت دارد .  
 خانم گفت :

- در هنگام خریدن کتاب هرچه دقت کردم بین این کتابها تفاوتی ندیدم فقط در بستر خواب متوجه شدم کتابی که خریده‌ام ترازدی مکتب است . بعقیده من این کتاب مانند آیونهو و لورنادون در حد و فهم و علاقه دانش‌آموزان دبستانی است . من عاشق خواندن کتابهای آکاتا کریستی و داستانهای هرکول و یوار و نظایر آن هستم بویژه یوارو نویسنده معروف بلژیک است و آدم خوب است .

خانم امریکائی همچنان صحبت می‌کرد و داستانهای مختلف جنائی را شرح میداد بخصوص از یک داستان پلیسی که در او اثر کرده و گمراهش نموده بود انتقاد کرد و پرس-  
 چانگی نمود . من ناگهان حرفشرا قطع کردم و گفتم :  
 - راستی بگو به بینم بالاخره کتاب مکتب را خواندی ؟  
 خانم گفت :

- من میبایستی آنرا میخواندم چون در آن وقت شب دسترسی به کتابخانه نداشتم که آنرا با کتاب مورد علاقه‌ام معاوضه نمایم . رویهمرفته از این کتاب خوش نیامد و در

ذهنم هرچه حساب می‌کنم نمیتوانم این داستان را کاملا درست بدارم . چون برای یک لحظه هم باور کردنی نیست که مکبث شاه راکشته باشد و بنظر من زن مکبث هم در این جنایت نقشی ندارد گو اینکه همه به آنها سوءظن دارند . حقیقت اینستکه در این داستان مک‌دان گناهکار است . زیرا هرکول پوارو میتواند خیلی آسان دستگیرش کند . نمیدانم چرا اینکار را نکرد . من وقتی شروع به خواندن داستان نمودم ابتدا به بانکوسوءظن داشتم ولی دیری نپائید که دریافتم او دومین نفریست که در جریان حادثه گشته می‌شود و این موضوع را بطور روشن و آشکارا میتوان درک نمود . در نوشته‌های جنائی همیشه اولین شخصی که مورد سوءظن قرار می‌گیرد دومین قربانی حادثه واقع می‌شود . در این داستان شکسپیر همواره خواننده را در نگرانی و وحشت نگه میدارد . بعد از جنایت دوم باز هم متوجه نشدم قاتل کیست و باید بگویم که مدتی مات و مبهوت بودم و از قضایا سر در نیاوردم .

من بیپیم را از جیبم در آوردم و آنرا پر و آماده نمودم و در عین حال درباره نظریات خانم هم صحبت به اندیشه فرو رفتم و بیدرنگ از او پرسیدم :

— درباره ملکوم و دونال بیان پسران پادشاه چگونه می‌اندیشی ؟ زیرا تا آنجا که حافظه‌ام یاری می‌کند آنها پس از مرگ پدرشان از قصر گریختند و رفتار آنها نیز مظنون بنظر میرسید ولی برآستی آنها گناهی ندارند . موضوع دیگر اینکه من فراموش کرده‌ام چه کسی جسد را پیدا کرده است .

خانم امریکائی سرش را جلو آورد و در گوش من گفت :

— تا آنجا که من اطلاع دارم مک‌داف جسد را پیدا کرد . و درست در همان لحظه سراسیمه از پله‌ها فرود آمد و فریاد زد " ماجرائی در خانه خدا به وقوع پیوسته است و یک جنایت وحشتناک در محلی مقدس و آسمانی روی داده است " و همچنان با گفتن مطالبی وحشتناک و ایجاد سروصدا می‌خواست دیگران را گمراه کند و گناه خود را لوث نماید . بعقیده من این ماجرا را مک‌داف بوجود آورد و برای گمراه کردن دیگران به صحنه‌سازی مبادرت نمود و تمام کارها با تمرینهای قبلی صورت پذیرفت . در آنجائیکه مک‌داف با دیدن جسد ناگهانی و ماهرانه قیافه‌حق بجانب می‌گیرد و می‌گوید : " خدای من یک جسد اینجاست " هرکس باور می‌کند که این‌ها کلماتی است که بر زبان بیگناهی جاری شده است . خانم که در این لحظه در اوج احساسات بود با خرسندی و رضایت خاطر به کانایه تکیه داد و منتظر جواب من بود با کانایه گفتم : در مورد جنایت سوم چه می‌گوئی میدانی گروه سوم جنایتکاران این نمایشنامه محققین داستان مکبث را مدت سیصدسال دچار بهت و حیرت نموده‌اند . راستی خانم عقیده‌ات درباره آن مهمانی مجلل و تاریخی چه میباشد و در مورد گناه بزرگی مکبث چگونه قضاوت می‌کنی . بیاد می‌آوری که روح نیکو چگونه ظاهر شد و در جایگاه مخصوص

نشست و در آن حالت پنداری مکبت کسی را زیر تختش پنهان نموده بود .

خانم کارشناس داستانهای جنائی سرش را جلو آورد و باخونسردی تمام گفت :

— در مورد پرسش اول شما باید بگویم محققین آنچنان که میبایست مک داف را نمی شناختند و بی به شخصیت وجودی او نبرده بودند من اطمینان کامل دارم که عامل اصلی جنایت مک داف بود . و اما از طرف دیگر باید اضافه نمود که برآستی هیچگونه شبهی در کار نبوده است زیرا مردی به توانائی و نیرومندی مک داف هیچگاه خودش را با اینطرف و آنطرف نمیزند که شبهی را به بیند بویژه در سالن پذیرائی شاهانو باشکوهی که بی اندازه روشن و نورانی است در مقابل انبوه جمعیت میهمانان چنین کاری محال بنظر میرسد . بدون شک مکبت همسرش را زیر تخت پنهان کرده بود زیرا پنداشت زنش مرتکب گناه شده است بهمین دلیل او را پنهان نمود تا گناهش را خود بگردن بگیرد . شوهر زمانیکه بداند زنش مورد اتهام است چنین می کند .  
باتعجب پرسیدم :

— صحنه ای که مکبت در خواب راه میرود جالب است . نظر تو درباره آن چیست ؟

خانم هم صحبت من گفت :

اینهم شباهت به صحنه پیشین دارد با این تفاوت که عمل آن معکوس است بعبارت دیگر در اینجا زن مکبت او را مخفی می کند و در یک قسمت صحنه اعلام می گردد : " خانم مکبت با چراغی وارد می شود . " بعقیده من کسانی که در خواب راه میروند هرگز چراغی با خودشان حمل نمی کنند . زیرا آنها از دیدم مخصوص خود استفاده مینمایند . او هرگز خواب نبوده است بلکه شوهرش جرمی مرتکب شده و همسر خواسته است با مخفی کردن او رد پا کم نماید .

آهسته با علامت سر حرفش را تصدیق کردم . سپس پیشخدمت را فراخواندم و دستور کنیاک دادم او بلافاصله مشروب آورد . با عجله گیللاس مشروب را لاجرعه سرکشیدم و از جا برخاستم و عازم رفتن شدم . ولی قبل از عزیمت بخانم امریکائی گفتم :

— من از این گفت و شنودها دریافتم که شما به مسائل زیادی پی برده اید اجازه می خواهم از شما خواهش کنم کتاب مکبت را بمن امانت بدهید که امشب آنرا مروری بکنم زیرا هم اکنون احساسی بمن دست داده است که پنداری این کتاب را تاکنون نخوانده ام . همان روز کتاب را گرفتم و شب هنگام داستان را بدقت خواندم و جزئیات آنرا با کنجکاوی هر چه تمامتر بررسی کردم . باامداد روز بعد پس از صرف صبحانه سراغش رفتم و از هر در جستجویش کردم بالاخره او را در حالتی یافتم که سرگرم بازی گلف بود آهسته پشت سرش قایم شدم و بدون اینکه بفهمد یواشکی بازویش را فشردم . او از تعجب و وحشت از جا پرید

و جینی کشید در حالیکه از این جا خوردن و تغییر حالتش لذت میبردم یواشکی بگوش گفتم :

— اجازه میدهی چند لحظه با تو تنها باشم .

سرش را بانظر موافق تکان داد و بیدرنگ دنبالم به راه افتاد . باتفاق بجای خلوتی رفتیم او از شدت زیاده روی در بازی بنظر خسته می آمد و نفس زنان از من پرسید :

— آیا بعقیده تو مک داف قاتل نیست . ؟

در پاسخش گفتم :

در میان بازیگران این ماجرا مکداف و همسرش هردو بیگناهند . بی درنگ کتاب را که همراهم بود گشودم و بشتاب ورق زدم تا رسیدم به بخش دوم نمایشنامه و موضوعی را نشان دادم و گفتم خوب توجه کن که خانم مکبت چه میگوید . " من خنجرهای آنها را آماده گذاشتم بطوریکه کاملا " در جلوی دید آنها باشد . آیا او درعالم خواب به شکل و شمایل بدرم نبود . من اینکار را کرده بودم " درک این موضوع خیلی ساده است . من در شگفتم چرا سالهای پیش متوجه این نکته نشدم . دلیل آنکه دانکن در خواب شبیه پدر خانم مکبت بود اینستکه او براستی پدر زن مکبت است . پدر زن پادشاه را کشت و بمحض اینکه صدای پائی را شنید جسد را بزیر تخت خواب هل داد و آنرا مخفی کرد . خانم هم صحبت من در حالیکه از تعجب شاخ درآورده بود و بسختی نفس میکشید فریاد زد :

— اوه خدای بزرگ پس پدرزن مکبت شاه را کشته است ؟ آقا شما نمیتوانی قاتلی داشته باشی که فقط یک مرتبه در صحنه ظاهر شود . هرگز چنین اتفاقی نمی افتد و هیچکس این عقیده ترا باور نمی کند ، چون او در حقیقت یک شخصیت بارز و مهم نمایشنامه است . من با پیروزی و قاطعیت کامل گفتم .

لطفاً " قسمت دوم نمایش بخش چهارم را ملاحظه کنید " راس با پیرمردی وارد صحنه می شود " در این داستان هیچگاه پیرمرد شناخته نشد و همین نکته برای من معمای بزرگی می باشد و اینک بدون هیچگونه تردید و دودلی ایمان کامل دارم که پیرمرد همان مکبت سالخورده است . حاشطلبی و خودخواهی بیش از اندازه او را بر آن میدارد که دخترش را ملکه کشور نماید و در همینجا با سانی انگیزه جنایت فاش میگردد و این همان نکته مهمی است که پژوهشگران بی تابانه بدنبالش می گردند . در جای دیگر ملاحظه می کنید که پیرمرد تغییر قیافه میدهد و در نقش یکی از سه خواهران جادوگر ظاهر می شود . خانم با تعجب بسیار پرسید :

منظورت اینستکه او یکی از سه جادوگر خطرناک بوده است ؟

در پاسخ با خنده‌ای بی‌رومندانانه گفتم :

— آری ا حالا منظورم را خوب درک کردی اکنون بگفتار پیرمرد گوش فرادار  
" روز سه‌شنبه شاه‌پسی که با کبر و غرور پرواز می‌کرد طعمه جغدی شد و کشته و معدوم گردید . "  
بنظر تو این کلمات به چه شباهت دارد ؟

خانم در نهایت افسردگی با اگراهی تمام گفت :

— این جمله بدون شک شبیه گفتار آن سه جادوگر نابکار است . خوب ممکن است شما  
راست بگوئی و حق بجانب شما باشد اما . . . .

بیدرتک حرفش را قطع کردم و گفتم :

— من بمطالبی که می‌گویم کاملا " ایمان دارم و در صحت هیچکدام تردیدی ندارم  
اکنون قصدم اینست که کتاب نمایشنامه هملت بخرم و معمای آنرا حل کنم .  
خانم کارشناس سائل یلبسی و جنائی گفت :

— آیا فکر میکنی که هملت قاتل بوده است ؟ در اینصورت بنظر تو جنایتکار واقعی  
کیست و شما به چه کسی سوءظن داری ؟ بطور جدی گفتم :

— کاملا مطمئن هستم که هملت دستش را به جنایتی نیالوده است و در حال حاضر به  
همه سوءظن دارم چون همه جنایتکارند . بدون اینکه حرفی بزند با شگفتی در چشمانم  
خیره شد . بیدرتک از جای برخاستم و در حالیکه خود از این رک‌گوئی جاخورده بودم از  
پیش او گریختم و آهسته در میان شاخ و برگ انبوده درختان از نظرش ناپدید شدم .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بفیهار صحت ۳۲

مادیات است بدون تربیت و پرورش روح . در حالیکه شرق میتواند با تربیت و پرورش روح  
توانم با استفاده از مادیات نمایشگر زندگی یک انسان نمونه باشد . نظرات کورین فلسفه  
مادی و مارکسیسم را متزلزل و تمدن بشری را از سوق بورژوا مطلق ماده رهائی داده است .  
۴۱ — " خبر سردآورد جنایتی که علیه شوهر شما روی داد قلب همه ما را بدرآورد ،

من در این لحظه به غم بزرگ شما و دلیری فراوان شوهرتان می‌اندیشم . "

پیام و سخن هلموت اشمیت صدر اعظم آلمان فدرال مناسبت گشته شدن خلیبان  
هوآپیمای لوفت هانزا بهمسر بیوه اوست . خلیبان نامبرده بدست چهار تروریست هنگام  
پرواز بسوی فرودگاه سومالی کشته شد و اکثش جهانی با کشته شدن این خلیبان دلیر که با  
انداختن چهار ته سیگار در ظرف اشغال تعداد را بنندگان را اطلاع مقامات یلبس عدن  
رسانده بود در تاریخ عالم بی نظیر است .